

The Analysis of the Relation between Social Refining and Social Human

A Critical Review on the Book “*Social Human*”

Sayyed Hossein Hosseini*

Abstract

The main question of this study is to determine the conceptual relation between "social refining (Tahzibe ejtemaie)" with "social human" to address one of the most important challenges of today's society on how human interaction in complicated and new social relations. Therefore, after introducing the general framework of the book "*Social Human*" by Dahrendorf and briefly describing its formative dimensions, this study deals with the basic concepts of social humans. This study will show that it is possible to go beyond the thought of a "problem analysis unit" and provide a more precise social conception. Although Dahrendorf considered two concepts of social role and social position as the constituents of social human beings and in this way, the two realities of individual and society are interconnected, since the subject in his mind was not "social refining", it has not been studied so far how we can link social human to social refining? In his analysis, Dahrendorf assumed an independent identity for the two concepts of individual and society, and according to him, a social human is a human being who has different social roles. Thus, social human should be called "human in society", but in another analysis, the individual cannot be imagined independently of society, but the real identity of individuals is

* Assistant Professor of IHCS, Tehran, Iran, Drshhs44@gmail.com

Date received: 24/05/2022, Date of acceptance: 24/09/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

formed in society and social relations. The present study deals with the three features of social refining and organizational power. Finally, it emphasizes the research necessities in this regard and especially the issue of a comprehensive moral plan.

Keywords: Social Refining, Social Human, Critique, Civilization, Anthropology, Moral Map, Philosophy of Social Science, Methodology.



تحلیل نسبت تهذیب اجتماعی با انسان اجتماعی؛

نقد کتاب (تهذیب اجتماعی ~ انسان اجتماعی)^۱

سید حسین حسینی*

چکیده

پرسش محوری این پژوهش، تحدید نسبت مفهومی مسأله «تهذیب اجتماعی» با «انسان اجتماعی» است تا از این رهگذر بتوان به یکی از مهمترین چالشهای امروز جامعه پیرامون چگونگی تعامل انسان در روابط اجتماعی پیچیده و جدید کنونی پرداخت. بدین ترتیب پس از معرفی کلی و چارچوب آراء کتاب «انسان اجتماعی» اثر «دارندرف» و اشاره کوتاهی درباره ابعاد شکلی آن، به مبانی مفهوم انسان اجتماعی نزد وی می‌پردازد. در این فراز، نشان خواهد داد که امکان فراتر رفتن از آنچه او به عنوان «واحد تحلیل مسأله» اندیشیده و ارائه تلقی اجتماعی دقیق‌تری نیز، وجود دارد. اگرچه نزد «دارندرف»، دو مفهوم نقش اجتماعی و وضعیت اجتماعی، تشکیل دهنده انسان اجتماعی‌اند و از این طریق، دو واقعیت فرد و جامعه به یکدیگر مرتبط می‌شوند، اما از آنجا که موضوع ذهن وی، مسأله «تهذیب اجتماعی» نبوده است، تا بدینجا پیش نیامده که چگونه می‌توان مفهوم انسان اجتماعی را با تهذیب اجتماعی پیوند زد؟ «دارندرف» در تحلیل خود، برای دو مفهوم فرد و جامعه، هویت مستقلی در نظر می‌گیرد و انسان اجتماعی نزد وی، فرد انسانی است که دارای نقش‌های اجتماعی گوناگونی است. از این رو انسان اجتماعی وی را باید «انسان در اجتماع» نامید، اما در تحلیلی دیگر، فرد مستقل از جامعه قابل تصور نیست بلکه هویت حقیقی افراد، در جامعه و روابط اجتماعی شکل می‌گیرد. مقاله در ادامه از سه ویژگی مفهوم

* استادیار گروه فلسفه دین، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، Drshhs44@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۰۳، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۰۲



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

تهذیب اجتماعی یاد کرده و به پرسش جبر سازمانی می‌پردازد و در پایان، به ضرورت‌های پژوهشی در این باره و به‌خصوص مسأله نقشه جامع اخلاقی، تأکید ورزیده است.

کلیدواژه‌ها: تهذیب اجتماعی، انسان اجتماعی، نقد، تمدن، نقشه اخلاقی، انسان‌شناسی، فلسفه علوم اجتماعی.

۱. مقدمه (چهارچوب آراء؟)

کتاب «انسان اجتماعی» اثر رالف دارنדרف^۲ پس از درآمد و چند مقدمه از مترجم و نویسنده آن، از ده فصل تشکیل شده که (با تعجب بسیار) هیچ‌یک از این فصول دارای عنوان نیز نیستند! و در پایان اثر، بدون ذکر فهرست منابع و اعلام و نمایه موضوعی، پی‌نوشت‌هایی بدان اضافه شده است.

مترجم در درآمد و مقدمه خود اشاره کوتاهی به چهارچوب کلی آراء دارنדרف می‌کند و نقطه کانونی و محوری کتاب وی را مفهوم «نقش اجتماعی» (Social Role) می‌داند. وی آورده که دارنדרف قصد دارد با این مفهوم، پدیده‌های کلان اجتماعی و تعارضات بنیادین و طبقاتی جامعه و دگرگونی‌های عمده اجتماعی را تبیین کند؛ و علت اهمیت اثرش، معرفی دیدگاه جامعه‌شناسانه نسبت به مسایل زندگی اجتماعی انسان و طرح صریح عوارض و نتایج اخلاقی و فلسفی چنین دیدگاهی است. مترجم می‌گوید دارنדרف برخلاف ساختارگرایان و کارکردگرایان، تضاد و تعارض را ذاتی تمامی جوامع و عامل پویایی آن‌ها می‌داند و در این کتاب، در جستجوی مقوله‌ای بنیادین و پارادایمی برای تحلیل رفتارهای اجتماعی است؛ این مقوله بنیادین، «انسان اجتماعی» (Homo Sociologicus) است که به معنای انسان حامل نقش x در موقعیت y خواهد بود؛ انسانی که فقط ایفاگر نقش‌هایی است که از پیش تعیین شده‌اند. بدین ترتیب چنین انسانی (که نقش‌های ازپیش تعیین‌شده را ایفا می‌کند)، انسان تجربه‌های روزمره یا انسان آزاد و صاحب‌اختیار نیست بلکه این انسان، «شبحی خیالی» شده است. وی اضافه می‌کند؛ با این وجود، دارنדרف به لوازم و نتایج ناگوار اخلاقی و فلسفی این دیدگاه نیز توجه داشته و سعی در حل این معضل دارد (ر.ک: دارنדרف، ۱۳۷۷، صص ۱۶-۷).

یکی از نکات قابل توجهی که مترجم کتاب در مقدمه خود (به سال ۱۳۷۲) اشاره کرده و در فضای امروز جامعه علمی ما نیز ساری و جاری است، فقدان دستیابی به مبانی نظری

بنیادین در عرصه مطالعات جامعه‌شناسی (و به زعم نویسنده این سطور، در قلمرو علوم انسانی)، برای فهم و حل معضلات جامعه بومی خودمان است. وی یکی از عوامل این ضعف را کمبود آثار کلاسیک جامعه‌شناسی دانسته چرا که بیشتر کتب جامعه‌شناسی را از قسم جمع‌بندی و تألیف جسته و گریخته نظریه‌های متفاوتی که کنار هم چیده شده‌اند می‌داند (ر.ک: همان، ص ۱۱).

این امر، همانگونه که وی اشاره کرده، یکی از دلایل است و نه همه آنها، چرا که به نظر راقم این سطور، در اختیار داشتن بهترین آثار کلاسیک نیز الزاماً به در اختیار داشتن مبانی نظری اصیل و بنیادین جدیدی منجر نخواهد شد. حلقه وصل، عمومیت جریان نقد علمی و روشمند متون و نظریه‌های معاصر در حوزه علوم انسانی است (امری که وی با عنوان «نقد سیستماتیک»، اشاره کوتاهی به آن داشته است)؛ یعنی نقد متون علمی، نقد نظریه‌های علمی، نقد دیدگاه‌ها، رویکردها و پارادایم‌های علمی که به لحاظ شکلی و محتوایی، از الگوهای علمی تعریف شده‌ای (در زمینه نقد) پیروی کند و البته در فرضی که در تمامی ارکان گوناگون و طبقات جامعه علمی اعم از حوزه‌ها و دانشگاه‌ها، جریان یابد (ن.ب: حسینی، ۱۳۹۷).

مناسب بود مترجم اثر در خصوص زیست‌نامه علمی دارندرف و نقش این کتاب در میان سایر آثار وی و حتی نقش آن در کنار سایر آثار مشابه، توضیحاتی برای خواننده مطرح می‌کرد. علاوه بر اینکه با توجه به نکته پیش‌یاد (فقدان مبانی نظری بنیادین)، ترجمه صرف آثاری از این دست، نیازهای گونه‌گون جامعه علمی را برطرف نمی‌سازد و بهتر آن است که خود مترجمین؛ و یا با یاری صاحب‌نظرانی دیگر، هرچند اجمالی اما، به مواجهه انتقادی متون دست زنند، تا بهتر بتوان نسبت فکری جامعه خود را با دیدگاه‌های مطرح در سطح علوم انسانی معاصر، تبیین و تحلیل کرد. تردیدی نیست که نقاط اشتراک و اختلاف، امتیازات و کاستی‌ها، چالش با آموزه‌های فرهنگی و دینی، و نیز زمینه‌سازی تولید نظریه‌های بومی و جدید، از فوائد چنین مواجهه‌ای انتقادی خواهد بود (ن.ب: حسینی، ۱۳۹۶ الف و ب).

۲. ساختار کتاب

این اثر از ساختار منظمی برخوردار بوده چراکه مسأله‌مند است یعنی دارندرف، یک مسأله علمی را به گونه‌ای پژوهشی و منظم، مورد تحلیل و بررسی قرار داده و فصول کتاب بر این مبنا، پشت سرهم ردیف شده‌اند.

اگرچه کتاب، جنبه کلاسیک علمی ندارد ولی اثری پژوهشی و نظام‌مند است و می‌توان آن را واجد جنبه‌های تحلیلی مناسبی دانست و به همین دلیل به‌عنوان یک منبع پژوهشی، قابل بهره‌برداری خواهد بود.

از سوی دیگر هرچند فصول کتاب، دارای عنوان نیستند اما مطالب فصول دهگانه با یکدیگر پیوند منظمی دارند: فصل اول؛ به تعریف انسان اجتماعی پرداخته است. فصل دوم؛ از پارادوکس انسان اجتماعی با انسان روزمره سخن گفته است. فصل سوم؛ ویژگی‌های انسان اجتماعی و به‌ویژه مقوله نقش اجتماعی. فصل چهارم؛ ارتباط فرد و جامعه. فصل پنجم؛ هویت جامعه. فصل ششم؛ لوازم انسان اجتماعی. فصل هفتم؛ بحث منزلت و وضعیت اجتماعی. فصل هشتم؛ قابلیت مفهوم نقش در تحلیل مسایل اجتماعی. فصل نهم؛ انسان سرزمینی و فرا سرزمینی و فصل دهم؛ پیرامون پارادوکس انسان آزاد و انسان اجتماعی است.

۳. ابعاد شکلی

این اثر از جهات شکلی و صوری، نمره قابل قبولی ندارد چراکه فاقد طرح جلد، صحافی، صفحه‌آرایی، و کیفیت کاغذ مناسبی است؛ هرچند در چاپ چهارم آن (به سال ۱۳۹۶) در پاره‌ای مصادیق، بهتر شده است.

مواردی از اغلاط چاپی نیز وجود دارد مانند: ص ۷ (درآمد)، ص ۱۶ (طریق)، ص ۱۴۴ (به ندرت)، ص ۱۲۴ (دوگانه ما) و غیره. علاوه بر اینکه بهتر است ویراستاری ادبی دقیقی در سراسر کتاب صورت گیرد مانند: ص ۲۳ سطر ۱۲ (مثمر ثمر!)، ص ۱۵۰ سطر ۲۸ (قرار می‌دهند!) و غیره.

۴. تعریف انسان اجتماعی

دارندرف در فصل اول کتاب به تعریف خود از «انسان اجتماعی» می‌پردازد اما پیش از آن، از چهار انسان دیگر نام آورده که معتقد است ظهور این مفاهیم، محصول علوم اجتماعی و رشد سریع آن است یعنی: انسان اقتصادی (homo oeconomicus)، انسان روانشناسی فروید (psychological man)، انسان جامعه‌شناسی (homo sociologicus)، و انسان سیاسی (homo politicus). وی سپس به دنبال عناصر تحلیل‌های جامعه‌شناسی در دو نقطه تلاقی دو واقعیت فرد و جامعه، برمی‌آید و در جستجوی «مقوله بنیادین تحلیلی» است که در آن، فرد و جامعه تجلی یابند. در ادامه، «مفهوم رابطه اجتماعی» فون ویزه، مفهوم «کنش اجتماعی» وبر، یا ساخت‌ها و سیستم‌های اجتماعی پارسونز را جوابگوی مقولات بنیادین تحلیل اجتماعی ندانسته و از دیدگاه خود، یعنی «انسان اجتماعی» یاد می‌کند: «انسان اجتماعی در نقطه تلاقی فرد و جامعه قرار گرفته است؛ یعنی انسان به‌عنوان حامل نقش‌های اجتماعی از پیش شکل گرفته. فرد (در حقیقت) همان نقش‌هایی است که در جامعه ایفا می‌کند...» (دارندرف، ص ۳۵ و ن.ب: دیرکس، ص ۹۹).

وی در فصول بعد برای تبیین مفهوم انسان اجتماعی، به تحلیل «درون مفهومی» آن می‌پردازد و به بیان خودش، مجموعه موضوعی‌ای را مورد بررسی قرار می‌دهد که انسان اجتماعی از درون آن بوجود می‌آید (ر.ک: دارندرف، ص ۵۰) و بر این اساس، از دو واژه «نقش اجتماعی» و «وضعیت اجتماعی» سخن می‌گوید. وضعیت اجتماعی نشان‌دهنده مکان‌هایی در میدان روابط اجتماعی‌اند یعنی کجایی افراد در جامعه، و نقش‌های اجتماعی مجموعه‌ای از انتظاراتی است که در جامعه در مورد رفتار دارندگان یک وضعیت اجتماعی وجود دارد یعنی نوع روابط دارندگان وضعیت‌ها و اینکه در این وضعیت چه باید بکنند؟ برای هر وضعیت اجتماعی، یک نقش اجتماعی وجود دارد و با هر وضعیت، جامعه، نقشی را به او واگذار می‌کند که بایستی آن را بازی کند. این نقش‌ها غیر حقیقی یا غیر واقعی نبوده و فقط به‌معنای یک نحوه رفتار از پیش تعیین شده هم نیستند بلکه یک قاعده رفتاری فردی‌اند؛ «...اینکه انسان، موجودی اجتماعی است چیزی بیش از یک استعاره محض و توخالی است. نقش‌های وی چیزی بیش از نقاب‌هایی هستند که قابل کنارگذاشتن است...» (همان، ص ۴۷ و ن.ب: لوپز، ۱۳۹۱، ص ۴۹).

بنابراین از طریق وضعیت‌ها و نقش‌ها، «دو واقعیت فرد و جامعه به یکدیگر مرتبط می‌شوند و این زوج مفهومی بیانگر همان "انسان اجتماعی" است، یعنی انسان جامعه‌شناسی، و لذا تشکیل‌دهنده عنصر اصلی تحلیل‌های جامعه‌شناسی است» (دارندرف، ص ۵۵).

به نظر می‌آید دارندرف در تحلیل خود از انسان اجتماعی، برای دو مفهوم فرد و جامعه، هویت مستقلی در نظر می‌گیرد؛ هرچند با یکدیگر در ارتباط هستند. انسان اجتماعی نزد وی، فرد انسانی است که دارای نقش‌های اجتماعی گوناگونی است یعنی انسان در وضعیت‌های اجتماعی گوناگون. از این رو انسان اجتماعی وی را باید «انسان در اجتماع» نامید. یعنی گویا از سویی، انسان و فرد انسانی و از سوی دیگر، جامعه و وضعیت اجتماعی وجود دارد و سپس افراد در جامعه (موقعیت‌های اجتماعی)، نقش‌های اجتماعی مختلفی را ایفا می‌کنند. پس مفروض نزد وی این است که انسان، جدای از جامعه، هویتی دارد و سپس در قالب‌های اجتماعی جامعه، نقش‌های جدیدی بر او بار می‌شود.

تفکیک بین فرد و جامعه در نظرگاه دارندرف در فصول بعدی هم به چشم می‌آید، وقتی که از لوازم مفهوم انسان اجتماعی و تقابل فرد و جامعه سخن می‌راند (ر.ک: همان، ص ۸۲)؛ حتی هنگامی که وی به سه مشخصه نقش‌های اجتماعی به‌عنوان عناصر تحلیل جامعه‌شناسی اشاره می‌کند، این رویکرد قابل تمییز است چراکه وی به الزاماتی که انتظارات رفتاری در نقش‌ها برای فرد ایجاد می‌کنند و نیز مستقل بودن نقش‌های اجتماعی از افراد، اشاره کرده است (ر.ک: همان، ص ۵۷).

اما در تحلیلی دیگر از انسان اجتماعی، می‌توان از آنچه دارندرف گفته فراتر رفت. در این دیدگاه، فرد مستقل از جامعه قابل تصور نیست بلکه هویت حقیقی افراد، در جامعه و روابط اجتماعی شکل می‌گیرد. پس، این فرض که افراد انسانی (آحاد جامعه) در موقعیت‌های اجتماعی گوناگونی قرار می‌گیرند تا نقش‌هایی را (به جبر اجتماعی) بازی کنند، صرفاً یک ترسیم ذهنی است چرا که افراد انسانی جدای از آن روابط اجتماعی، هویتی حقیقی و مستقل ندارند. بدین ترتیب اصولاً انسان غیر اجتماعی قابل تصور نیست. هر انسانی، در واقع خود، یک جامعه است که در دل حلقه‌های جوامع دیگری اعم از خانواده و شهر و نظام اجتماعی و غیره، قرار دارد.^۳

اگرچه دارندرف در آغاز فصل پنجم در توضیح «واقعیت جامعه» آورده است:

تحلیل نسبت تهذیب اجتماعی با انسان اجتماعی؛ ... (سید حسین حسینی) ۳۱

... به سختی می‌توان این واقعیت را که جامعه از اشخاص و افراد به وجود آمده است انکار نمود، و هرچند جامعه معینی که آقای اشمیت در آن زندگی می‌کند بیشتر توسط والدینش به وجود آمده است تا خود وی، با این وجود این تجربه غیر قابل انکار است که جامعه در معنای خاص نه تنها بیش از اجزای تشکیل دهنده آن است بلکه ذاتاً ماهیت دیگری غیر از مجموع افرادی که در آن زندگی می‌کند، دارد. جامعه، شکل از خود بیگانه شده فرد است، و انسان اجتماعی سایه‌ای است که از ایجادکننده خود گریخته است تا به‌عنوان ارباب آن مجدداً بازگردد... (همان، ص ۷۰)؛

اما از وجه غالب این بیان نیز، همان تفکیک بین فرد و جامعه برداشت می‌شود.

۵. واحد تحلیل مسئله

از نکات قابل توجه روش‌شناسی کار دارندرف که در این اثر بسیار جلوه کرده است، شیوه نگاه و رویکرد پژوهشی وی در تحلیل رفتارهای اجتماعی است؛ هنگامی که در جای جای کتاب، بجای خرد شدن در ابعاد و زوایای ریز و درشت مسأله و به جزئی‌نگری گرفتار آمدن، تأکید بر یافتن واحد تحلیل مسأله دارد. هدف وی در درجه نخست، جست‌وجوی عنصر بنیادین تحلیل در جامعه‌شناسی است تا آنکه واحد تحلیل را در مفهوم «انسان اجتماعی» معرفی می‌کند.

این روش پژوهشی، الگوی مناسبی است برای نیازهای امروز پژوهشی در جامعه علمی ما تا در تحلیل مسائل، نخست، در پی طرح «واحد تحلیل مسأله» برآییم و سپس به جزئیات و مسایل خرد تحقیق بپردازیم. واحد تحلیل مسأله می‌تواند کلید واژه اصلی کار پژوهشی باشد که از دل مسأله علمی برمی‌آید. بنابراین التزام به آن برابر با التزام به مسأله‌مندی پژوهش است و بر این اساس می‌تواند ضامن نظام‌مندی کار باشد چراکه چهارچوبی تعیین می‌کند تا مسیر سایر پژوهش‌ها را در ردیف آن قرار دهد.

۶. مسئله تهذیب اجتماعی

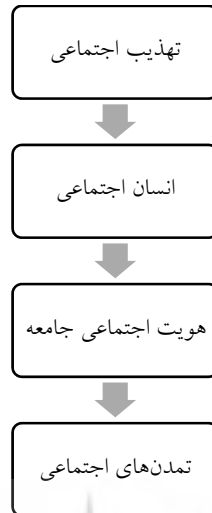
پرسش اصلی آن است که چگونه میتوان از مفهوم دیگری با عنوان «تهذیب اجتماعی» سخن راند؟ و آیا میتوان این امر را با مفهوم انسان اجتماعی پیوند داد؟

معمولاً در منابع و متون موجود و به ویژه سنت متون اخلاقی، از تهذیب فردی سخن به میان آمده، اما کمتر به مسأله «تهذیب اجتماعی» (به معنای آنچه در این مقاله آمده) پرداخته شده است.^۴

نخست آنکه، بایستی توجه کنیم که تهذیب اجتماعی در تضاد و نقطه مقابل تهذیب فردی قرار ندارد بلکه می‌توان آن را گونه دیگری از تهذیب انسانی دانست که از برقراری نحوه نسبت مسأله تهذیب با مصادیق «انسان اجتماعی» سخن می‌گوید و این مصادیق، در ساختارهای گوناگون جامعه، حکومت، و سازمان‌های اجتماعی نمود پیدا می‌کند.

دوم، پذیرش امکان تهذیب اجتماعی، فرع بر امکان وجود انسان اجتماعی است و انسان اجتماعی اگرچه از انسان فردی جدا نیست اما انسانی است که در هویت اجتماعی خود، ظهور و بروز پیدا می‌کند و دارای ماهیت اجتماعی دیگری غیر از ماهیت فردی‌اش می‌شود. از جانب سوم، حکم به وجود انسان اجتماعی، فرع بر پذیرش هویت مستقل اجتماعی جامعه، به غیر از هویت فردی انسان هست. ممکن است بتوان از این فرض، به اصالت جامعه نیز یاد کرد اما اصالت در این منظر، به معنای اصل در برابر فرع است و نه اصل به معنای وجود در برابر عدم؛ تا هم هویت متمایز (نه مستقل) افراد به رسمیت شناخته شود و هم هویت متمایز (نه مستقل) جامعه؛ با این تفاوت که هویت افراد، فرع بر هویت اجتماعی آنان است؛ به این معنا که قدرت تأثیر و زور هویت انسان اجتماعی به مراتب بیشتر و پرنفوذتر از هویت انسان فردی است.

بایستی به این نکته توجه کرد که انسان در این دیدگاه، هیچ‌گاه از جامعه خود، بریده و مُنحاط نیست بلکه تولد و زایش وی در جامعه صورت می‌گیرد و اصولاً تصور وجود انسان (فردی محض) جدای از خلق جامعه، تصور معقولی نیست. با این وجود حتی بنابر فرضی محتمل، اگر بپذیریم در مراحل شکل‌گیری اولیه نظامات اجتماعی، اصالت با فرد بوده است، اما در ادامه و در شرایط امروزی تمدن‌های اجتماعی معاصر، بی‌تردید قدرت تأثیر انسان اجتماعی بر انسان فردی، بیشتر و فزون‌تر است؛ چه اینکه انسان معاصر در جنبه تمدن‌های اجتماعی غول‌پیکری گرفتار آمده است.



بدین ترتیب در گام‌های تحلیلی پیشینی یعنی با دقت در تحلیل واحدهای پیشینی مسأله، بایستی «واحد تحلیل مسأله» را نه تهذیب و نه انسان و نه جامعه، بلکه «تمدن‌های اجتماعی» دانست. تردیدی نیست که تعیین واحد تحلیل مسأله، نقش بسیار مهمی در ساختار تحلیل یک مسأله و سپس انتخاب متد تحلیل و نهایتاً نتیجه‌گیری‌های علمی خواهد داشت.

این نکته افزودنی است که «انسان اجتماعی» در اینجا با آنچه «رالف دارن‌درف» در کتاب خود با همین عنوان مطرح ساخته، تفاوت‌هایی دارد. وی، انسان اجتماعی را در نقطه تلاقی فرد و جامعه قرار می‌دهد یعنی انسان به‌عنوان حامل نقش‌های اجتماعی از پیش شکل گرفته. وی انسان اجتماعی را انسان مصنوعی جامعه‌شناسی دانسته که در برابر انسان واقعی تجربه‌های روزمره قرار دارد و به تعبیر وی، انسان شبحی خیالی که در برابر انسان تجربه‌های روزمره یا انسان آزاد و صاحب اختیار قرار دارد (ر.ک: همان، ص ۱۵). نزد وی موضوع جامعه‌شناسی، کشف ساختار نقش‌های اجتماعی است و برای حل مسایل بنیادینش، به یافتن رابطه با نقش‌های اجتماعی نیاز دارد. وی در یک تحلیل جامعه‌شناختی، انسان را به‌صورت «انسان اجتماعی» بازسازی نظری می‌کند و در این بازسازی مفهومی، برای هر وضعیت اجتماعی، یک نقش اجتماعی وجود دارد و زمانی که فرد، وضعیت‌های اجتماعی را اشغال می‌کند، در حقیقت تبدیل به یک شخصیت نمایی می‌شود که جامعه وی آن را نوشته است. به این ترتیب؛ با هر وضعیتی، جامعه، نقشی را به آن فرد

واگذار می‌کند که بایستی آن را بازی کند و از این طریق (یعنی از راه «وضعیت‌ها» و «نقش‌ها»)، دو واقعیت فرد و جامعه به یکدیگر مرتبط می‌شوند و این زوج مفهومی بیان‌گر همان «انسان اجتماعی» است. نهایتاً در تحلیل دارندرف، انسان اجتماعی یعنی انسان جامعه‌شناسی و به همین دلیل هم انسان اجتماعی، تشکیل‌دهنده عنصر اصلی تحلیل‌های جامعه‌شناسی است (ر.ک: همان، صص ۳۵ و ۵۴).

آنچه در تحلیل وی نقش مهمی ایفا می‌کند، تفکیک بین دو مفهوم وضعیت اجتماعی (Social Position) و نقش اجتماعی (Social Role) است. وضعیت‌های اجتماعی، مکان‌هایی در میان روابط اجتماعی را نشان می‌دهند که بیانگر کجایی فرد در جامعه هستند اما نقش‌های اجتماعی، مجموعه‌ای از توقعات و انتظاراتی است که جامعه در مورد رفتار دارندگان یک وضعیت اجتماعی دارد یعنی اینکه در این وضعیت چه باید بکنند یا چه انتظاراتی از آن فرد وجود دارد (ر.ک: همان، صص ۱۴ و ۵۵ و ۱۰۱).

بنابراین مقصود دارندرف از انسان اجتماعی، انسان به‌عنوان حامل و ایفاگر محض نقش‌های اجتماعی است یعنی انسان حامل نقش x در موقعیت y . وی در این کتاب که بعدها نیز به کاستی‌های آن اذعان می‌کند، از زاویه رویکردهای فلسفی و جامعه‌شناختی به بررسی مفهوم نقش اجتماعی می‌پردازد و مسأله اصلی وی جستجو در باب مقوله‌ای بنیادین برای تحلیل‌های جامعه‌شناسانه در باب مسایل کنش اجتماعی است و لذا نقطه محوری بحث وی، مقوله نقش اجتماعی است؛ و در عین حال تأکید می‌کند که ساده‌انگاری است اگر تنها بدین اشاره کنیم که انسان اجتماعی، انسانی زنده و فعال است، بلکه برای به‌دست آوردن تصویر شخصیت و ویژگی‌های این انسان، مناسب است انسان اجتماعی را از مجموعه موضوعاتی که از درون آن بوجود می‌آید مورد بررسی قرار دهیم (ر.ک: همان، صص ۹، ۱۳، ۱۷، ۲۲، ۲۵، ۴۹ و ۵۰).

بر این بنیان، باوجود اشتراکات مفهومی، اما آنچه از انسان اجتماعی در این مقاله مدنظر داریم؛ اولاً اذعان به امر واقعی بودن انسان اجتماعی است و نه فقط یک بازسازی نظری خیالی و مصنوعی، شبیه آنچه دارندرف مطرح می‌کند. ثانیاً، انسان اجتماعی، مظهر «جامعه به ما هو جامعه» (جامعه از آن جهت که جامعه است) می‌باشد یعنی انسان اجتماعی را نبایستی صرفاً همان فرد انسانی دانست که هم‌اینک در نقش‌های اجتماعی ظاهر شده است بلکه مفهوم انسان اجتماعی، بر مبنای قول به استقلال هویت جامعه (در برابر

هویت فرد) شکل می‌گیرد؛ جامعه‌ای که نه تنها بیش از اجزاء تشکیل دهنده آن است بلکه ذاتاً ماهیت دیگری غیر از مجموع افراد دارد.^۴

پس انسان اجتماعی، صرفاً همان انسان فردی یا فرد انسانی نیست که فعلاً در نقش‌های اجتماعی خاصی، قرار گرفته و ایفای نقش می‌کند بلکه انسان اجتماعی، انسان دارای خصلت‌های جامعه است یعنی در نظر داشتن هویت جدید اجتماعی‌ای که در جامعه (به ماهو جامعه) خلق و ایجاد می‌شود و البته که این نسبت تأثیر جامعه، در برابر نسبت تأثیر فردی، امری متفاوت و خصلتی جدید است؛ و حتی نمی‌توان این ویژگی و اثر جدید جمعی را، تنها جمع عددی مجموعه افراد دانست چه اینکه جامعه جدید، محصول جمع ترکیبی افراد محسوب می‌شود.

بدین سان خصلت‌ها، ویژگی‌ها و آثار یک جامعه (از آن جهت که یک جامعه است) به مانند یک تیم (از آن جهت که یک تیم است)، غیر از ویژگی‌های تک تک افراد آن تیم و یا ویژگی‌های مجموعه عددی آن افراد در کنار یکدیگر است. به عنوان نمونه ویژگی‌های تیمی یک تیم فوتبال غیر از ویژگی‌های فردی افراد آن تیم و حتی جمع ویژگی‌های فردی در کنار هم است. در چنین تیمی، هر یک از افراد به عنوان یک انسان فردی یا فرد انسانی شناخته می‌شوند (امر یکم). جدای از این، به بیان دارن‌درف هر کدام از این افراد، دارای نقش‌های اجتماعی تعریف شده‌ای هستند (امر دوم). علاوه بر این دو امر، آنچه مورد تأکید این مقاله است آنکه این افراد انسانی دارای نقش‌های اجتماعی متفاوت، در نهایت، به تشکیل یک تیم اجتماعی مبادرت ورزیده که متفاوت با تک تک افراد و نیز متفاوت با نقش‌های اجتماعی شان خواهد بود؛ و این تیم اجتماعی (اگرچه بی‌ارتباط با آن دو امر هم نیست)، همان «انسان اجتماعی» (در معنای جدید) است که توانایی‌ها و نسبت تأثیرهای متفاوتی با افراد انسانی دارد (امر سوم).

بر این مبنا، هنگامی که تیم فوتبال x را، تیمی حرفه‌ای یا قدرتی یا سرعتی یا دفاعی یا مثلاً اخلاقی یا ناسیونالیستی یا غیره می‌نامیم، چنین صفاتی، ویژگی اجتماعی آن تیم (به ماهو تیم) محسوب می‌شود یعنی صفت آن انسان اجتماعی واقعی محقق شده که با صفات مثلاً حرفه‌ای بودن یک بازیکن متفاوت است چراکه نسبت تأثیر این دو به هیچ‌روی یکی نیست؛ گرچه در کلیاتی مفهومی، مشارکت‌هایی داشته باشند. تفاوت اثر را می‌توان نشانه تفاوت ماهیت و تفاوت بُرد و کاربرد دو امر دانست. از سوی دیگر این امکان

وجود دارد که مثلاً تیم فوتبال y ، اخلاقی باشد به این معنا که اخلاقی بودن، ویژگی آن انسان اجتماعی محقق شده باشد اما به صورت نادر، در این تیم افرادی هم وجود داشته باشند که در منش فردی خود، اخلاقی نباشند.

بایستی به این نکته نیز توجه داشت که در اذعان به تفاوت‌های ماهوی انسان فردی با انسان اجتماعی، قول به اصالت فرد یا اصالت جامعه تعیین کننده نیست زیرا چه معتقد باشیم، انسان اجتماعی (در مثال پیش، مانند یک تیم فوتبال) متشکل از تک تک افراد است و امری به عنوان «جامعه»، اصالت ندارد چراکه جامعه، فرع بر وجود افراد است (اصالت فرد)؛ و چه معتقد باشیم هر جامعه‌ای از جوامع دیگر تشکیل شده و هر فردی نیز خود، یک جامعه یا محصول جامعه دیگری است و فرد، هویت مستقلی از جامعه ندارد (اصالت جامعه)؛ در هر دو مبنا، قول به تفاوت ویژگی‌ها و خصلت‌های جامعه (انسان اجتماعی) با خصلت‌های افراد (انسان فردی) ممکن و میسر خواهد بود.

۷. جبر سازمانی

حال اگر تهذیب فردی را به معنای انسان مهدبی بدانیم که از جهات اخلاقی و روحی، خود را مقید به پاسداشت و رعایت اصول و ضوابط تعریف شده اخلاقی (نزد خود یا آیین و دین و مذهب یک نظام اخلاقی) بداند، در این فرض، با فرد انسانی روبرو هستیم که در محیط (به ظاهر) فردی خود، مقید و منضبط به آداب اخلاقی ویژه‌ای است. اما پرسش بایسته از اینجا آغاز می‌شود که چرا افرادی که شخصاً انسان‌های مهدبی به‌شمار می‌آیند، هنگامی که در سازمان‌های اجتماعی شناخته شده (مانند: خانواده، سازمان‌های حکومتی، مناصب سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، و حتی طبقات خاص اجتماعی و مسلک‌ها و گروه‌ها و دسته‌بندی‌های اجتماعی) قرار می‌گیرند، افرادی غیر مهدب شده و دیگر، نشانه‌ای از تقید به آداب اخلاقی فردی در آن‌ها نیست؟

آیا جبر سازمانی، انسان‌های واجد تهذیب فردی را، فاقد تهذیب می‌سازد؟، آیا اصولاً قوانین و دستورالعمل‌ها و در یک کلمه، اقتضانات سازمانی، از آنچنان قدرتی برخوردار است که انسان را به محکومیت در جبر سازمانی سوق دهد؟

با نظر به مبانی فلسفی و کلامی نفی جبر، نمی‌توان قدرت اراده و توان مقابله انسان در برابر جبر سازمانی را منتفی دانست و در هر حال، انسان از این نیرو برخوردار است که

مقابل شرایط پیرامونی و حاکم بر وی، به مقاومت و مبارزه دست زند، اما نباید از یاد بُرد در چنین فضایی، قدرت ایستادگی انسان بسیار کم خواهد بود. از این رو، جبر سازمانی را می‌توان به معنای توان بالا و زور و قدرت بسیار زیاد سازمان‌های اجتماعی تفسیر کرد به نحوی که اشخاص و افراد را در اقتضات محیط اجتماعی، به سمت و سوی سوق می‌دهد که گویا امکان مقابله و ایستادگی فردی در برابر اراده‌های اجتماعی، از افراد سلب می‌شود. نهایتاً یک فرد انسانی، چگونه می‌تواند (مثلاً) در برابر هجوم اقتضات شبکه‌های اجتماعی غالب، مقاومت کند؟!

در تمدن اجتماعی امروز و به‌ویژه سیطره تمدن مادی‌گرای غربی، سازمان‌های اجتماعی آن‌چنان قدرتمند شده‌اند که مقابله با انواع و اقسام قوانین و دستورات اداری پیچیده آن‌ها، از عهده اراده‌های فردی بر نمی‌آید. به عنوان نمونه، چگونه یک فرد مهذب به اخلاق الهی می‌تواند به صورت فردی در برابر سیستم پُرافسون نظام بانکی ربوی یا در برابر بروکراسی نهادینه شده فرهنگی و یا نظامات ساختارمند لیبرال دموکراسی، مقاومت کند؟

از این مسئله مهم غفلت نکنیم که سازمان‌های اجتماعی، علاوه بر اینکه نسبت به افراد انسانی، واجد زور و قدرت اجتماعی سنگینی‌اند، کار مهم دیگری نیز انجام می‌دهند که تأثیر شگفتی بر جهت‌دهی اراده‌های انسانی در جوامع امروز دارد و آن، ایجاد ذائقه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جدید و متکثر و روزافزون است که به این وسیله، ذهن و میل و رفتار یا بینش و کنش و ارزش‌های اخلاقی افراد جامعه را به سمت و سوی خاص، سوق می‌دهند. تنها یک مصداق بسیار کوچک آن، صنعت تبلیغات رسانه‌ای است که با ایجاد ذائقه‌های نو به نو، انسان عصر جدید را روز به روز، تشنه‌تر و مصرفی‌تر بار آورده است.

این سخن به معنای ناتوانی در مقابله با زور سازمان‌های اجتماعی حاکم نیست بلکه به معنای برتری قدرت سازمان بر قدرت افراد است و در چنین محیطی، راه مقابله، قرارداد اراده فرد در برابر اراده سازمانی نیست بلکه بایستی به رویارویی سازمان در برابر سازمان رأی داد. یعنی سازمان‌های اجتماعی مهذب قابلیت جایگزین شدن با سازمان‌های اجتماعی غیر مهذب را دارند و باید بر اهمیت توان چنین سازمان‌های اجتماعی تأکید کرد که از آن با عنوان «تهذیب اجتماعی» یاد کردیم.

۸. نیازهای پژوهشی

در اینجا به‌عنوان یک نیاز پژوهشی در فضای جامعه علمی ایران امروز، ضروری است به اهمیت ترسیم «نظام فضایل و رذایل اخلاقی اسلام» اشاره شود چه اینکه: «... تبیین و تحلیل نظام اخلاقی در اسلام به‌معنای: ۱- احصاء فهرست کاملی از کلیه فضایل و رذایل اخلاقی، ۲- تبیین نحوه ترابط و تأثیر و تأثر آن‌ها بر یکدیگر، ۳- تحلیل تقدّم و تأخّر هر یک بر دیگری، ۴- ارائه یک نقشه کامل از محورهای چهارگانه تعاریف، مراتب و پیامدها و راهکارهای هر یک از صفات مذکور، می‌باشد و ۵- بایسته است در یک پژوهش جامع «فقه اخلاقی» استناد محورهای چهارگانه نقشه، به مجموعه آیات و روایات اسلامی دارای حجیت باشد، آن هم در یک رویکرد «مجموعه‌نگر» و نه رویکردهای «فردی و جزئی‌نگر...» (حسینی، ۱۳۹۴، ص ۲۶).

متأسفانه آنچه از عنوان تهذیب اخلاقی در کتب و منابع اسلامی در اختیار است، عموماً طرح ابعادی از صفات اخلاقی شایسته و ناشایسته، آن هم بدون هرگونه نظام‌مندی و غالباً بدون طرح و تبیین مسأله تهذیب اجتماعی است. از منابع موجود نه می‌توان به احصاء جامع صفات اخلاقی در دیدگاه اسلام (شامل فضایل و رذایل اخلاقی) دست یافت؛ و نه اینکه نقشه جامعی از صفات اخلاقی انسان در اسلام، ترسیم شده است.

ضرورت تبیین و تحلیل نظام اخلاقی در اسلام، ریشه در یک مبنای کلامی-فلسفی دارد چه اینکه نظامات برآمده از مکتب اسلام، هر یک، دارای انسجام و هماهنگی خاص خود هستند و آموزه‌های اخلاقی اسلام صرفاً شامل فضایل یا رذایل بریده و جدای از یکدیگر نیستند که هیچ‌یک به دیگری ارتباط نداشته و شکل مجموعه‌های متفرق و غیرهمگن را کنار هم ایفاء کنند، بلکه هر صفت اخلاقی در ارتباط با صفات دیگر و در مجموع، در جهت ایجاد صفات متعالی‌تر و درنهایت، در مسیر تحقق اهداف اخلاقی ویژه‌ای است.

طبیعتاً در چنان نظام‌مندی جامعی، بایستی بتوان به طبقه‌بندی و اولویت‌بندی صفات اخلاقی و نیز نحوه تأثیر و تأثرات هر یک از صفات بر دیگری و بر کل شاکله اخلاقی و غیر اخلاقی انسان و یا تقدّم و تأخّر آن‌ها دست یافت. نظام جامع اخلاقی‌ای که هر انسانی با مراجعه به آن بتواند موقعیت فعلی و موجود خود را در آن باز یافته و نسبت به رشد و پیشرفت‌های اخلاقی خود، از آن یاری جوید؛ مثلاً اگر در فضیلتی، تواناست، آن را مقدمه

دستیابی به فضایل برتر و مؤخر دیگری قرار دهد و چنانچه در ردیلتی اخلاقی گرفتار شده، بتواند دریابد که به چه عنصر یا کدام علت اخلاقی دیگری باید تمرکز بیشتری کند تا از آن ردیله گذر کرده و به سمت فضایل اخلاقی بالاتری رشد یابد.

این امر یک نیاز پژوهشی بسیار پیچیده است که بایستی در فضای مطالعات فلسفه اخلاق ناظر بر مسأله پژوهی نظام اخلاقی اسلامی، آن را جستجو کرد و طبیعتاً برعهده فیلسوفان مضافی است که از «فلسفه اخلاق» به سمت و سوی «اخلاق پژوهی»، (با تمرکز بر تبیین و تحلیل «نظام فضایل و رذایل اخلاقی اسلام»)، روی آورند.

۹. نقشه جامع اخلاقی

تبیین جامع تمامی صفات اخلاقی اعم از فضایل و رذایل اخلاقی، تبیین نسبت تأثیرها و میزان تأثیر و تأثر هر یک از فضایل و رذایل بر یکدیگر، تبیین طبقه‌بندی صفات و اولویت‌بندی آن‌ها بر یکدیگر، و نهایتاً زمینه‌سازی برای ارائه راه‌حل‌های اخلاقی، بخشی از فعالیت‌های علمی و پژوهشی است که بایستی درخصوص ترسیم «نقشه جامع صفات اخلاقی از دیدگاه اسلام» صورت گیرد. در این ردیف، ترسیم نقشه اخلاقی جامعه نیز یک ضرورت است؛ یعنی اینکه: ۱- جامعه کنونی از جهات صفات اخلاقی در چه وضعیتی قرار دارد؟، ۲- به چه سمت و سوی اخلاقی حرکت می‌کند یا بایستی حرکت کند؟، و ۳. برنامه‌ها و آداب اخلاقی برای نزدیک‌شدن به صفات اخلاقی شایسته چیستند؟

چنانچه مسأله «تهذیب اجتماعی» را پراهمیت به حساب آوریم، آنگاه ترسیم «نقشه اخلاقی جامعه» به مراتب، مهم‌تر از نقشه اخلاقی صفات فردی خواهد بود.

۱۰. نتیجه‌گیری

پرسش اصلی این مقاله آن بود که در جنب مفهوم «انسان اجتماعی»، چگونه می‌توان از مفهوم دیگری با عنوان «تهذیب اجتماعی» سخن راند و آیا امکان پیوند این امر با مفهوم انسان اجتماعی وجود دارد؟

اگرچه در متون سنتی و حتی جدید، از تهذیب فردی سخن‌های زیادی به‌میان آمده است اما ترسیم روشنی از مسأله تهذیب اجتماعی؛ مفهوم و ویژگی‌های آن،

دردست نیست. بر مبنای مفاد این مقاله، پذیرش چنین مفهومی وابسته به تلقی خاصی از هویت انسان اجتماعی است که متفاوت از ویژگیهای فردی و فراتر از جمع عددی افراد خواهد بود. در این منظر، «واحد تحلیل مسأله» از مفهوم فرد و جامعه و تهذیب و حتی انسان اجتماعی گذر کرده و در مسأله «تمدن اجتماعی» متعین میشود. از همین رو مسأله تهذیب اجتماعی، دوچندان اهمیت یافته و قول به امکان آن، لازمه تحقق آثار و عوارض تمدن‌های اجتماعی است.

در اینجا، اهمیت تعیین دقیق «واحد تحلیل مسأله» در تحلیل‌های اجتماعی و فلسفی مانند این پژوهش، چه در گزینش متد و یا دستاوردهای پژوهشی، یکی دیگر از نتایج مهم این مقاله است. این امر از نکات قابل توجه روش‌شناسی کار «دارن‌درف» می‌باشد که در این اثر نیز جلوه کرده است و در شیوه‌نگاه و رویکرد پژوهشی وی در تحلیل رفتارهای اجتماعی مشهود است؛ هنگامی که در جای جای کتاب، بجای خرد شدن در ابعاد و زوایای ریز و درشت مسأله و به جزئی‌نگری گرفتار آمدن، تأکید بر یافتن واحد تحلیل مسأله دارد. هدف وی در درجه نخست، جستجوی عنصر بنیادین تحلیل در جامعه‌شناسی است تا آنکه دست آخر، واحد تحلیل را در مفهوم «انسان اجتماعی» معرفی می‌کند.

در بخش‌های پایانی این مقاله، از یک کمبود مهم پژوهشی در عرصه مطالعات فلسفه مضافی پرده برداشته شده و آن، ضرورت اتصال حلقات «فلسفه اخلاق» با مطالعات «اخلاق پژوهی» است؛ آن‌هم با تمرکز بر تحلیل مسأله نظام اخلاقی اسلام. ضروری به نظر می‌آید تا این دست مطالعات با اصل قرار دادن تمدن اجتماعی به‌عنوان واحد تحلیل مسأله، به سمت ترسیم نقشه جامع اخلاقی جامعه حرکت کند تا راهی علمی، معقول و نظام‌مند برای جریان تهذیب اجتماعی بیابد.

پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله بر اساس شیوه‌نامه دوره قبل ارزیابی شده و پذیرش گرفته است و براساس شیوه‌نامه جدید لزوماً مورد قبول نیست.

۲. این اثر ترجمه‌ای است از:

تحلیل نسبت تهذیب اجتماعی با انسان اجتماعی؛ ... (سید حسین حسینی) ۴۱

۳. در خصوص تفاوت ویژگیهای افعال فردی با افعال اجتماعی و نگاه به فعل اجتماعی به مثابه قسیم و فعل اجتماعی به مثابه مقسم، ر.ک: حسینی، ۱۳۹۸. جهت مطالعه بیشتر درخصوص یکی از معانی هویت اجتماعی و ارتباط آن با معرفت اجتماعی، ن.ب: گلدمن، ۱۳۹۵، ص ۴۸.

۴. به عنوان نمونه، در کتاب «کتاب شناخت اخلاق اسلامی» که نویسندگان آن به کتاب شناسی توصیفی-تحلیلی آثار برجسته زیرمجموعه مکتب‌های چهارگانه اخلاق اسلامی پرداخته‌اند، معمولاً سخنی از تهذیب اجتماعی نیست ر.ک: جمعی از نویسندگان و ن.ب: حسینی، ۱۳۹۲ و ن.ب: همان، ۱۳۹۴.

۵. دارندرف نیز در فصل پنجم کتاب خود به این قول اشاره‌ای دارد؛ ر.ک: دارندرف، ص ۷۰.

کتاب‌نامه

دارندرف، رالف (۱۳۷۷) *انسان اجتماعی؛ جستاری در باب تاریخچه، معنا و مقوله نقش اجتماعی*، ترجمه غلامرضا خدیوی، تهران، نشر آگاه.

دیرکس، هانس (۱۳۸۰) *انسان شناسی فلسفی*، ترجمه محمد رضا بهشتی، تهران، هرمس. جمعی از نویسندگان (۱۳۸۵) *کتاب شناخت اخلاق اسلامی؛ گزارش تحلیلی میراث مکاتب اخلاق اسلامی*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

حسینی، سید حسین (۱۳۹۴) «بایسته‌های ترسیم و تحلیل منطقی نظام فضایل و رذایل اخلاقی»، *دوفصلنامه علمی پژوهشی پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی*، سال ۱۵، شماره ۴.

حسینی، سید حسین (۱۳۹۲) «*اخلاق اسلامی یا نظام اخلاقی اسلام؟*»، *دوفصلنامه علمی پژوهشی پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی*، سال ۱۳، شماره ۴.

حسینی، سید حسین (۱۳۹۷) «*منشور نقد در حوزه علوم انسانی؛ ضرورت‌ها و اهداف*»، *خبرگزاری مهر*، کد خبر ۴۴۴۸۶۱۷.

حسینی، سید حسین (۱۳۹۶الف) «*نقد، مقدمه تحول*»، *خبرگزاری آنا*، کد خبر ۳۳۵۷۳۵.

حسینی، سید حسین (۱۳۹۶ب) «*منظومه نقد پژوهی*»، *فصلنامه تخصصی کلام، فلسفه و عرفان*، سال ۴، شماره ۱۵ و ۱۶.

حسینی، سید حسین (۱۳۹۸) «*آثار اجتماعی فعل مکلف؛ تحلیلی از منظر فقه الاجتماع*»، *خبرگزاری مهر*، کد خبر ۴۷۱۵۷۴۴.

گلدمن، الوین (۱۳۹۵) *معرفت شناسی اجتماعی*، ترجمه مهدی رعنائی، تهران، انتشارات ققنوس.

لوپز، خوزه و اسکات، جان (۱۳۹۱) *ساختار اجتماعی*، ترجمه یوسف صفاری، تهران، آشیان.